

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه نموداری صرف میر

(ویرایش اول / پائیز ۱۴۰۰)

منسوب به میر شریف جرجانی (سید شریف جرجانی)

(با اضافات و برخی اصلاحات)

کاری از کانال و وبگاه میراث علمی سلف

@mahvenahv کانال ایتا

تقدیم به ساحت مقدّس امام زمان عجل الله تعالی و فرجه

نکته: قواعد اعلال و ادغام و ... که در لابلای متن صرف میر به مناسبت مطرح شده، در این جزوه، مطرح نمی شود و این شاء الله نمودار کامل آن در آینده بر اساس شرح تصریف و شرح نظام و صرف میر و حواشی اش، تنظیم خواهد شد.

توجه: خواندن این فایل، بی نیاز کننده از خواندن صرف میر نیست. صرف میر، کتابی بسیار مهم و خواندنی است که باید به دقت و تأمل، و با نگاه انتقادی مطالعه و مباحثه شود. گوه‌هایی در این کتاب و حواشی اش هست که نباید از دست داد.

گردآورنده: حسین مازوجی طلبه حوزه علمیه/قم المقدّسه

کلیه حقوق متعلق به «میراث علمی سلف» است.

• کلمه (تقسیم منفصله حقیقیه: مانع الجمع و الخلو)

○ اسم

▪ ثلاثی

• مجرد (۱۰ وزن: فِلس، فَرَس، كَتِف، عَضُد، حَبْر، عِنَب، قُفْل، صَرَد، اِبِل،
عُنُق)

○ اسم ذات: رجل

○ اسم معنا (حدث): عِلِم

• مزید: بسیار است.

○ اسم ذات: أَحْمَد، أَكْبَر

○ اسم معنا: إِكْرَام، اِبْتِكَار

▪ رباعی

• مجرد (۵ وزن: جَعْفَر، دِرْهَم، زِبْرَج، بُرْثَن، قِمَطْر)

○ اسم ذات: درهم

○ اسم معنا: دِحْرَاج، دِحْرَجَةٌ (مصدر دَحْرَجَ)

• مزید: اندک است.

○ اسم ذات: مُتَدَخِّرَج (ذات فاعل)

○ اسم معنا: تَدَخَّرَج

▪ خماسی

• مجرد: (۴ وزن: سَفْرَجَل، قُدْعَمِل، جَحْمَرِش، قِرْطَعْب)

○ اسم ذات: سفرجل

○ اسم معنا: -----

• مزید: به غایت اندک.

○ اسم ذات

○ اسم معنا

○ فعل

▪ ثلاثی

• مجرد

○ ماضی (سه وزن)

▪ فَعَلَ

• يَفْعَلُ (اصل): نصر ينصر: فعل مضارع از جهت

معنایی با ماضی تفاوت دارد چون دلالت زمانی
شان فرق می کند. لفظ نیز تابع معناست، پس در
لفظ نیز، هر آنچه عين الفعلش مخالفت کند، اصل
است و مابقی، فرع است.

• يَفْعَلُ (اصل): ضرب يضرب

• يَفْعَلُ (فرع چون حرکت عين الفعل هیچ تغییری

نکرد): منع يمنع

▪ فَعِلَ

• يَفْعَلُ (اصل): علم يعلم

• يَفْعَلُ (فرع): حسب يحسب

▪ فَعَّلَ

• يَفْعَلُ (فرع): شرف يشرف

• مزید:

○ حدود ۱۵ باب غیر مشهور و ۳۵ باب نادر دارد. اما ۱۰ باب مشهور

دارد:

▪ أَفْعَلَ يَفْعِلُ (إِفْعَالاً)، مانند أَكْرَمَ يَكْرِمُ أَكْرَاماً

▪ فَعَّلَ يَفْعَلُ (تَفْعِيلاً)، مانند صَرَّفَ يَصْرِّفُ تَصْرِيفاً

▪ فَاعَلَ يَفَاعِلُ (مُفَاعَلَةً فِعَالاً وَفِيْعَالاً)، مانند قَاتَلَ يَقَاتِلُ مِقَاتِلَةً

قِتَالاً وَ قِتَالاً

▪ إِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ (إِفْتِعَالاً)، مانند اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَاباً

▪ اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ (اِنْفِعَالاً)، مانند اِنْشَرَخَ يَنْشُرُخُ اِنْشِرَاحاً

- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ (تَفَعُّلاً)، مانند تعهد يتعهد تعهداً
- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ (تَفَاعُلاً)، مانند تعاهد يتعاهد تعاهداً
- اسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ (اسْتِفْعَالاً)، مانند استخراج يستخرج

استخراجا

- اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ (اِفْعِلَالاً)، مانند احمرّ يحمرّ احمراراً. احمرّ، در اصل احمرّ بوده نه احمرّ، چون در صیغه شش، احمرّون داریم. يحمرّ نیز در اصل يحمرّ بوده است که ادغام صورت گرفته است.
- اِفْعَالٌ يَفْعَالُ (اِفْعِيَالاً)، مانند احمارّ يحمارّ احميراراً که احمارّ در اصل احمارّ و يحمارّ در اصل يحمارّ بوده است و بعد يحمارّ شده است.

▪ رباعی

- مجرد (يك وزن): فَعَّلَ يَفْعَلُ (فَعْلَةً، فِعْلَالاً): دحرج يدحرج دحرجه و

دحرجاً

- مزید (سه وزن)

- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ (تَفَعُّلاً): تدحرج تدحرجا
- اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ (اِفْعِلَالاً): احرنجم يحرنجم احرنجاماً
- اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ (اِفْعِلَالاً، اِفْعِيَالاً): اقشعرّ يقشعرّ اقشعراراً. اقشعرّ، در اصل اقشعرّ بوده است که شده: اقشعرّ و ادغام صورت داده است، نه اینکه اصلش اقشعرّ باشد چون صیغه ششم می شود: اقشعرّون. يقشعرّ هم در اصل يقشعرّ بوده است که شده: يقشعرّ و بعد ادغام صورت گرفته است.

- حرف: تصریف و دگرگونی بسیار کمی دارد، لذا در علم صرف مورد بررسی قرار

نمی گیرد.

اسم/فعل بنا بر حروف اصلی

- صحیح (=سالم): بنا بر تقسیم قدما، مترادف بودند: در حروف اصلی، همزه و تضعیف (کنار هم تضاعف صورت گیرد مثل مَدَدَ: مَدَّ)، و حرف عله، نباشد: سوالب (سلب)، کاسب (کسب)، مکسور (کسر)، و ... پس سلس و قلق، مضاعف نیستند چون کنار هم نیستند.
- غیر صحیح.

غیر صحیح

- مهموز: سأل
- غیر مهموز: قَوْلَ: قال

غیر صحیح

- معتل: قال
- غیر معتل: سأل

غیر صحیح

- مضاعف: مَدَدَ: مدّ
- غیر مضاعف: سأل

معتل

- مثال (معتلّ الفاء): حرف عله در فاء الفعل قرار دارد، مانند وعد/ وجه تسمیه: به خاطر اینکه ماضی آن مانند فعل صحیح، اعلال نمی شود و نیز برخی گفته اند که عین الفعلش، حرکات سه گانه را می پذیرد. برخی نیز گفته اند چون امر این افعال، مثل أمر فعل اجوف است.
- اجوف (معتلّ العین): حرف عله در عین الفعل قرار دارد، مانند قول/ وجه تسمیه: اجوف یعنی توخالی، و این کلمات نیز در وسطشان، عاری از حرف صحیح هستند و میان خالی از حرف صحیح هستند.

○ ناقص (معتل اللام): حرف عله در لام الفعل قرار دارد، مانند رمى، رَخُوًا وجه تسميه: ناقص يعنى دُم بریده و گویی که این کلمه، آخرش از حرف صحیح بریده شده است.

تکته: اگر دو حرف عله در حروف اصلی یک کلمه باشند، لفیف نام دارد:

○ حرف عله در جایگاه فاء الفعل و لام الفعل: لفیف مفروق، مانند وقى.

○ حرف عله در جایگاه عین الفعل و لام الفعل: لفیف مقرون، مانند طوى.

نشانه فاعلی	فعل مضارع
هو مستتر جوازاً	(۱) يَنْصُرُ
ا (تثنيه مذکر) / نون عوض رفع	(۲) يَنْصُرَانِ
و (جمع مذکر)	(۳) يَنْصُرُونَ
هي مستتر جوازاً	(۴) تَنْصُرُ
ا (تثنيه فاعل) / نون عوض رفع	(۵) تَنْصُرَانِ
ن (علامت جمع مؤنث)	(۶) يَنْصُرْنَ
انت مستتر وجوباً	(۷) تَنْصُرِي
ا (تثنيه مذکر) / نون عوض رفع	(۸) تَنْصُرَانِ
و (جمع مذکر) / نون عوض رفع	(۹) تَنْصُرُونَ
ي (واحد مؤنث) / نون عوض رفع	(۱۰) تَنْصُرِينَ
ا / نون عوض رفع	(۱۱) تَنْصُرَانِ
ن (علامت جمع مؤنث)	(۱۲) تَنْصُرْنَ
أنا مستتر وجوباً	(۱۳) أَنْصُرُ
نحن مستتر وجوباً	(۱۴) نَنْصُرُ

نشانه فاعلی	فعل ماضی
هو مستتر جوازاً	(۱) نَصَرَ
ا (تثنيه مذکر)	(۲) نَصَرَا
و (جمع مذکر)	(۳) نَصَرُوا
هي مستتر جوازاً / ت نشانۀ تأیید است	(۴) نَصَرَتْ
ا (تثنيه فاعل) / ت نشانۀ تأیید است	(۵) نَصَرَتَا
ن (جمع مؤنث)	(۶) نَصَرْنَ
ت (واحد مخاطب)	(۷) نَصَرْتِ
تُما (تثنيه مذکر مخاطب)	(۸) نَصَرْتُمَا
تُم (جمع مذکر مخاطب)	(۹) نَصَرْتُمْ
ت (واحد مخاطبه)	(۱۰) نَصَرْتِ
تُما (تثنيه مذکر مخاطبه)	(۱۱) نَصَرْتُمَا
تُن (جمع مؤنث مخاطبه)	(۱۲) نَصَرْتُنَّ
ت (واحد متکلم مذکراً أو مؤنثاً)	(۱۳) نَصَرْتُ
نا (متکلم مع الغير تثنيه یا جمع یا مذکر یا مؤنث)	(۱۴) نَصَرْنَا

تکات فعل ماضی: ضمیر فاعلی صیغه های ۱ و ۴، می تواند اسم ظاهر باشد: نصر علی و نصرت هند، لذا استتار ضمیر آن نیز جوازی است. به طور کلی هر گاه فاعل فعلی بتواند اسم ظاهر بیاید، استتار ضمیر در آن، جوازی است.

ضمیر تما، در صیغه های ۸ و ۱۱، می توانند افاده سه معنا کنند: دو مرد، دو زن، یک مرد و یک زن. ضمیر ت در صیغه ۱۳، یک لفظ است اما می تواند افاده دو معنا کند: یک مرد یا یک زن. ضمیر نا در صیغه ۱۴، یک لفظ است اما می تواند شش معنا را افاده کند: دو نفر مرد، دو نفر زن، یک نفر مرد و زن، چند نفر مرد، چند نفر زن، چند نفر مرد و زن.

نکات فعل مضارع:

حروف زرد رنگ ابتدای افعال مضارع، همگی نشانه های مضارعه (استقبال) هستند و با حروف اختصاری «آتین» یا «یأتی» شناخته می شوند. از میان این نشانه ها، یاء / تاء، در صیغه های ۱ تا ۶، علامت غیبت هستند، اما در صیغه های ۷ تا ۱۲ نشانه خطاب هستند. همزه در صیغه ۱۳، نشانه متکلم وحده است و نون در صیغه ۱۴، نشانه متکلم مع الغیر است.

در صیغه های ۶ و ۱۲، نون عوض از رفع نیست، بلکه فاعلند، چون اصولاً این صیغه ها، مبنی بر علامت سکون هستند.

نکته: فعل مضارع را از فعل ماضی می گیرند. فعل امر را از فعل مضارع می گیرند. مجهول فعل ماضی و مضارع را از معلوم آن ها می گیرند. اسم فاعل را از فعل معلوم مضارع و اسم مفعول را از فعل مجهول مضارع می گیرند. البته ظاهر متن صرف میر نشان می دهد که اسم مفعول از فعل معلوم مضارع گرفته می شود که اگر چنین برداشتی باشد، نیاز به اصلاح متن دارد (طبق نظر مشهور علما).

نکته: در فعل امر ثلاثی مجرد، اگر نیاز به همزه وصل شد، در صورتیکه عین الفعل مضارع، مضموم باشد، همزه وصل نیز مضموم است و اگر مفتوح یا مکسور باشد، همزه وصل، مکسور خواهد بود. پس همزه وصل در فعل امر ثلاثی مجرد، هیچگاه مفتوح نیست: **تَنْصُرُ: أَنْصُرُ. تَضْرِبُ: إِضْرِبُ، تَسْمَعُ: إِسْمَعُ.**

نکته: همزه وصل، در اثنای کلام می افتد. فقط همزه ابتدای باب افعال (در ماضی و امر و مصدر)، همزه قطع است.

فعل

○ لازم

- محض و خالص: ذهبٌ زيدٌ (زيد رفت)
- غیر محض: جاء زيدٌ بِفَاطِمَةَ (ذهب فاطمه را بُرد)

○ متعدی

- محض و خالص: ضربتُ زیداً (زيد را زدَم)
- غیر محض: جاء زيدٌ بِفَاطِمَةَ (ذهب فاطمه را بُرد)

راه های قیاسی تعدیه کردن معنوی (اینکه کدام راه انتخاب شود، بسته به استعمال عرب دارد و سماعی است):

- باب افعال بردن: أخرج: برد او را.
- باب تفعیل بردن: سهله: ساده اش کرد.
- باء تعدیه خاصه: ذهب بک: برد تو را.

نکته: تعدیه خاصه معنا را کاملاً تغییر می دهد:

- ذهب: رفت / ذهب بن برد.
- أتى: آمد / أتى بن آورد.
- جاء: آمد / جاء بن آورد.
- خرج: رفت / خرج بن خارج کرد.

طریقه مجهول کردن (راه حل موجود در این فایل عمومی تر است و از شرح جامی استفاده شده است و به جهاتی، مناسب تر از راه حل های تفکیکی صرف میر است، چون فاقد برخی اشکالات است).

○ ماضی:

- اولش را مضموم می کنیم، ما قبل آخر را مکسور می کنیم: ضَرَبَ: ضُربَ، أَكْرَمَ: أُكْرِمَ، صَرَّفَ: صَرَّفَ، صُرِّفَ: صُرِّفَ، فاعِلَ (الف تبدیل به واو می شود): فُوعِلَ، دَخَرَجَ: دُخِرَجَ.

○ نکته: در ماضی هایی که همزه وصل دارند، علاوه بر عملیات قبلی، حرف سوم نیز مضموم می شود: اِكْتَسَبَ: اُكْتَسِبَ/ اِنْفَعَلَ: اُنْفَعِلَ/ اِحْمَرَ: اَحْمُرُ/ اِسْتَفْعَلَ: اُسْتَفْعِلَ/ اِحْمَارًا: اَحْمُورًا/ اِحْرَنْجِمَ: اَحْرَنْجِمُ/ اِقْشَعَرَ: اَقْشَعِرُ: اَقْشَعِرًا.

○ نکته: در ماضی هایی که اولشان تاء باب است، دومین حرف مضموم می شود: تَعَهَّدَ: تَعَهَّدَ/ تَعَاهَدَ: تَعَاهَدَ/ تَدَحْرَجَ: تَدَحْرَجُ/ تَدْحِرُ.

○ مضارع: اولش را مضموم می کنیم (اگر مضموم نباشد)، و حرف یکی مانده به آخر را مفتوح می کنیم (اگر مفتوح نباشد): يَضْرِبُ: يَضْرِبُ، يَسْتَفْعِلُ: يَسْتَفْعِلُ، يَقْشَعِرُ (يَقْشَعِرُ): يَقْشَعِرُ، يَقْشَعِرُ، يَكْرَمُ: يَكْرَمُ، يَتَفَاعَلُ: يَتَفَاعَلُ.

نکته: تمامی مواد و افعال موجود در صرف میر باید به اندازه کافی، به وسیله نوشتن انواع صیغه ها تمرین شود. هرگز نباید در ابتدای کار با ذهن کار کرد. در نوشتن، بر کاتی هست و جزئیات و ابهاماتی برای انسان هویدا می شود که در کار ذهنی نیست. در هر ماده ای باید موارد زیر تمرین و مباحثه شوند: ماضی معلوم، ماضی مجهول، مضارع معلوم، مضارع مجهول، امر معلوم، امر مجهول، امر معلوم با نون تاکید ثقیله و خفیفه، امر مجهول با نون تاکید ثقیله و خفیفه، اسم فاعل و اسم مفعول.

اسم فاعل ثلاثی مجرد:

قیاساً بر وزن فاعل است، و گاه به خاطر ویژگی هایی که در ماده هست (که دلالت بر ثبوت دارند)، بر وزن صفت مشبیه آید که ذکر خواهد شد:

○ مذکر:

- طَالِبٌ (فاعل: هو)
- طَالِبَانِ (فاعل: هما)
- طَالِبُونَ (فاعل: هُم)، طَلَّابٌ (هُم)، طَلَّابَةٌ (هُم)، طَلَّابٌ (هُم).

○ مؤنث

- طَالِبَةٌ (فاعل: هی)
- طَالِبَتَانِ (فاعل: هما)
- طَالِبَاتٌ (فاعل: هن)، طَوَالِبٌ (هن)

تکته: الف یا واو، در مثنی و جمع اسم فاعل مذکر، ضمیر فاعلی نیستند بلکه نشانه تثنیه و جمع در حالت رفعی هستند. در حالت نصبی و جرّی، یاء نشانه است: **طالِبِینَ، طالِبِینَ.** نون نیز در این ها، عوض از تنوین اعرابی است.

تکته: به دلیل معنای ثبوتی برخی مواد مانند کرامت، شرافت، نیکویی و ...، اسم فاعل اینگونه مواد در ثلاثی مجرد، بر اوزان صفت مشبّه می آید. البته اسم فاعل آنها نیز استعمال شده منتها با قید خاصی که در کتب بالاتر آمده است که مخصوص زمان گذشته باشند: (زید شارف اُمس). تعدادی از اوزان صفت مشبّه، به قرار زیر است:

- فَعِيل: شریف
- فَعَل: حسن
- فَعَال: جبان
- فَعِل: خشن
- فَعْل: صعب
- فَعُول: شکور
- فُعَال: شجاع

صیغه مبالغه:

- فَعَّال: ضراب
- فَعُول: طلوب
- مِفْعَال: مفضال
- مِفْعِيل: منطیق
- فَعَّير: شریر
- فُعَّال: طوأل

اسم مفعول ثلاثی مجرد

بر وزن مفعول آید:

○ مذکر:

- مطلوب (نائب فاعل: هو).
- مطلوبان / مطلوبین (نائب فاعل: هما).
- مطلوبون / مطلوبین (نائب فاعل: هم).

○ مؤنث

- مطلوبة (نائب فاعل: هي)
- مطلوباتان / مطلوباتین (نائب فاعل: هما)
- مطلوبات (نائب فاعل: هن)، طوالب (هن)

اسم فاعل ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید

فعل مستقبل معلوم آن باب را در نظر می گیریم، به جای حرف مضارعه، میم مضموم می گذاریم، و ما قبل آخر را مکسور می کنیم (اگر مکسور نباشد): **ينطلق: منطلق / يُذهِبُ: مذهب / يتعهدُ: متعهد / يتعاهدُ: متعاهد / يُدحرج: مدحرج / يُدحرج: مدحرج.**

اسم مفعول ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید

فعل مستقبل مجهول آن باب را در نظر می گیریم، به جای حرف مضارعه، میم مضموم می گذاریم: **ينطلق: منطلق / يُذهِبُ: مذهب / يتعهدُ: متعهد / يتعاهدُ: متعاهد / يُدحرج: مدحرج / يُدحرج: مدحرج.**

ساختار مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان (غیر از مثال و ناقص / حتی در لفیفین (مفروق، مقرون)، اجوف و مضاعف).

○ ثلاثی مجرد

○ مضارع اگر بر وزن یفعلُ باشد: مَفْعَل مانند یَشْرَب: مَشْرَب (آشامیدن، مکان آشامیدن، زمان آشامیدن)، مَنُوم (منام)، مَحیا.

○ مضارع اگر بر وزن یفعلُ باشد

▪ مصدر میمی بر وزن مَفْعَل است، مانند مَجْلَس (نشستن)، مَصْرَف، مَفْرَر

(مَفْرَر=فِرَار/العین: الْفِرَار و الْمَفْرَرُ لغتان). البته گاهاً سماعاً (علاوه بر وزن قیاسی)، بر

وزن مفعِل هم می آید: مَنْطِق، مَرْجِع، مَصِیر (مصیر)، مَبِیت، مَحِیض، مَزید و

معیش. البته گاهی وقت ها، تاء نیز زائده می شود: مَعْدِرَةٌ، مَغْفِرَةٌ، مَعْرِفَةٌ. نکته: در

▪ اسم زمان و مکان بر وزن مَفْعِل است، مانند مَجْلِس.

در معتل العین های یائی، معمولاً هر دو وزن (مَفْعِل) برای اسم مکان و زمان و

مصدر میمی جایز است: مَصَار، مَعاش، و ...

○ مضارع اگر بر وزن یفعلُ باشد: مَفْعَل مانند یَقْتُلُ: مَقْتَل (کشتن، مکان کشتن، زمان کشتن)، مشرف.

▪ نکته: البته در مواردی علاوه بر وزن قیاسی مَفْعَل، سماعاً بر وزن مفعِل نیز آید:

مَطْلَع، مَشْرِق، مَغْرِب، مَسْجِد، مَسْقَط، مَنبِت، مَفْرَق، مَنسَك، مَجْزَر و ...

مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان در کلمه مثال (حرف اول اصلی علّه باشد)

○ مطلقاً (فارغ از حرکت عین الفعل مضارع) بر وزن مفعِل آید: مَوْعِد، مَوْضِع، مَوْجِل، مَوْسِم، مِیسِر،

مَوْقِع (البته برخی می گویند اگر مثال واوی، در مضارع، واوش بیفتد، هر سه، بر وزن مفعِل

است اما اگر نیفتد، مصدر بر وزن مفعِل است مثل مَوْجِل، و اسم زمان و مکان بر وزن مفعِل

است، مانند مَوْجِل.

مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان در کلمه ناقص (حرف اول اصلی علّه باشد)

○ مطلقاً بر وزن مفعِل آید: مَرْمَی، مَرَضَی، مَرَحَی که شاذاً با تاء مدوَّره، بر وزن مفعِل هم آمده

است: مَعْصِیَةٌ.

- ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید: مطلقاً همه اوزانِ مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان، بر وزن اسم مفعول آن باب است: مُکرم، مُستکرم، مُقشَعَرّ و ...

اسم آله

- مِفْعَال: مِفْتاح، مِفْخاخ
- مِفْعَل: مِقْبَض، مِفْخ
- مِفْعَلَة: مِکْنَسَة
- اوزان سماعی دیگری هم دارد مانند فِعَال (سراج)، فاعِل (عالم، خاتم، طابع)، و فاعول (فاروق).

مصدر مرّ

- ثلاثی مجرد:
- آخر مصدر اصلیش که بر وزن فَعْلَة است، تاء مدوّره هست: یک کلمه واحده اضافه می کنیم: رَحْمَة واحده، صَيْحَة واحده.
- آخرش تاء مدوّره نیست: بر وزن فَعْلَة می سازیم: وَقْفَة، جَلْسَة، ضَرْبَة (لَضْرِبَة عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَام، خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ).
- ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید.
- آخر مصدرش، تاء مدوّره هست، یک کلمه واحده اضافه می کنیم: دَحْرَجَة واحده، مِکَالْمَة واحده، و ...
- آخر مصدرش، تاء مدوّره نیست: تاء به مصدرش اضافه می کنیم: اِکْرَامَة، تَحْكُمَة، تَدْحْرُجَة.
- نکته: گاهی وقتها بعد از مصدر مرّ، واحده می آورند از باب تأکید: نَفِخ (مصدر اصلی): نَفِخَة (مصدر مرّ): نَفِخَة واحده (مصدر مرّ با تأکید).

صیغه هیئت

در ثلاثی مجرد بر وزن فِعْلَةٌ است: جَلَسْتُ جِلْسَةً الْأَمِيرِ: نشستیم به مانند نشستن امیر/

حدیث مروی عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً (موتۀ بوده است که صیغه هیئت است).

صیغه مقدار

بر وزن فُعْلَةٌ: لُقْمَةٌ، لَمْعَةٌ

صیغه فُعْلَةٌ، برای چیزی به کار رود، که از فعل ساقط شود: کِنَاسَةٌ (خاکروبۀ)، قَلَامَةٌ (خورده ریز قلم)، قِرَاضَةٌ (ریزه زر، ریزه فلز، ریزه هر چیزی که از بریدن حاصل شود)، نُخَالَةٌ، حَشَاشَةٌ و ...

پایان

قدر کتب قُدما را بدانیم!

إِنْ شَاءَ اللهُ بعد از جمع بندی کتاب های شرح امثله، صرف میر، شرح تصریف، تدریج

الأدانی، شرح نظام، شرح کمال و ...، نمودارهای کامل تری تقدیم خواهد شد.

امید است دوباره به رونق علمی حوزه های علمیه در دوره سطح برگردیم

